

ای باشرف‌ها

«ریشیون» پرده چهارم تمام شد و بچه‌ها «بدون اینکه بخواهند تملق پری را بگویند» کف زدند و پیری تبریک گفتند. از جمله آقای «گاف ش» وقتی که برای عرض تبریک دست پری را فشار داد گفت:

— آفرین، بقدری طبیعی بازی کردید که جای حرف نداشت.
— اگر شما بازی مرا به پسندید من دیگر چه غصه‌ای دارم امیدوارم با بکار بستن اندرزها و پندهای خیر خواهانه شما درصفت تاجر قدم‌های بلندی بردارم ولی خواهش میکنم جنانعالی هم از مساعدهت بسا من دریغ فرمائید

— من با کمال میل خودم را بساختار شما میگذارم و اصلاً حاضرم روزی یکی دو ساعت خدمت شما برسم و نکات دقیق صنعت را که بر اثر سالها تجربه با آنها رسیده‌ام مجاناً و بلاعوض در دسترس ذوق و حس ابتکار شما قرار بدهم.

— خیلی از محبت شما متشکرم و امیدوارم بتوانم زیر تعلیمات عالی شما موجهات رضایت مدیر تماشاخانه را نیز فراهم نمایم.

«ریشیون» تمام شد و بچه‌ها بعد از خدا حافظی هر يك بسمتی رفتند. پری خانم هم بعد از کسب اجازه از مدیر تماشاخانه عازم رفتن بود آقای «گاف ش» برای خدا حافظی و بنام مشایعت از پری خانم، پری راتا وسط خیابان بدرقه کرد.

آقای «گاف ش» خیلی میل داشت تا در خانه پری دنبال پری برود و خانه پری را یاد بگیرد. شاید هم پری مانعش نمیشد ولی او گفته کار بود و میدانست که اگر خیلی سخت بگیرد پری شل میدهد. بهمین ملاحظه چند قدمی که دنبال پری رفت ایستاد و با برداشتن کلاه، از پری اجازه مرخصی خواسته گفت

— اگر اجازه بدهید مرخص می‌شوم. در ملاقات بعد اگر انشاء الله یادم همانند بعضی نکات هست که باید به عرض شما برسانم و.

— آقای «گاف ش» در من درو مطا قچه حساسی ندارد، اگر باری من عیب داشت همینطور که قدم می‌زیم بمن بگوئید ممنونم.

— بازی شما عیب نداشت ولی مضایب زیاد دارد که وسط خیابان جای گفتن آنها نیست انشاء الله در ملاقات بعد خدمتتان عرض خواهم کرد.

— خیلی متشکرم. از فراری که آقای مدیر میگفت در صبح ساعت ده «ریشیون» خواهم داشت امیدوارم شما را آنها زیارت کنم.

خانم شیک بدون گاوآلیه نمیتواند باشد

... اگر کاری نداشته باشید نیمساعت یا یکساعت قبل از ساعت مقرر تشریف بیاورید که راجع بتاثر و طریقه پیشرفت در این صنعت با شما صحبت کنم .

... خیلی متشکرم نیمساعت بوقت خواهم آمد .

پری و آقای گافش از یکدیگر جدا شدند . «گافش» بطرف کارخود رفت و دودل میگفت باشد که بهمین زودیها کلکت را بکنم .
پری میرفت و تمام حواسش متوجه دوچیز بود . فکر میکرد در آتیه نزدیکی ستاره شرف خواهد شد، عشاق فراوان پیدا خواهد کرد، دراعلانات نام او را با حروف درشت خواهند نوشت ، وقتی روی «سن» میرود برایش کفها میزنند . . .

فکر دیگر پری که پیش از فکر اول مشغولش کرده بود موضوع عشقش بود ، بگذشته اش فکر میکرد میدید ارزبائی و حسنش لذتی برده . فکر میکرد جوانی را از میان هزاران جوان انتخاب خواهد کرد و باو علاقه مند خواهد شد، با او بگردش خواهد رفت ، در خانه ام از او پذیرائیها خواهد کرد .

خانم شیک بدون گاوآلیه نمیتواند باشد

پری میرفت و بتاثر و پیشرفت هائی که در تاثر خواهد کرد فکر میکرد . هنوز بیش از پنجاه شصت قدم از آقای گاف . ش دور نشده بود که آقای قاف «یکی از بازیکنهای تماشاخانه» رسید و بعد از برداشتن کلاه و باز کردن نیش و بقالب زدن يك تعظیم گمت :

... خیلی خوشوقتم که آرتیست محبوبی همانند شما تماشاخانه ما را ترك و رونقی خواهد داد . آنجا دور پتسیون بعضی مطالب بخاطرم رسید که متأسفانه نمیشنید . عرضتان برسانم . از همه بدتر اینکه آقای گاف . ش پهلوی شما بسته بود و همیشه خدمتتان برسم . همش خدا خدا میکردم که گاف . ش دست از سر شما بردارد تا بتوانم بعضی نکات را بشما عرض کنم . بهمین منظور وقتی ریتسیون تمام شد مراقب شما بودم و دنبال شما آمدم وای متأسفانه بار آقای گاف . ش شما را ول نکرد و نمیدانم بچه بهانه دنبال شما افتاد ، مهم چون راهم از همین طرف بود یواش یواش آمدم تا حالا که تنها شده اید خدمتتان رسیدم ، البته شما ملاحظه کردید که در « تاثر زن حسود» من با شما بازی خواهم کرد و البته میدانید دوبر که با هم بازی دارم هم نمیتواند باعث روسپیدی یکدیگر بشوند و هم ممکن

خانم شیک بدون کادالیه نمیواند باشد

است یکدیگر را خراب کنند . ، خانم پری خانم ، شما هنوز مردم را نمی شناسید ، مخصوصاً شما هنوز خانمهایی که در تماشاخانه ما بازی میکنند نشناخته اید ، نمیدانید چقدر حسودند ، بجان شما بمرک مادرم یکی از همین خانمها چون دید شما از او بهتر بازی میکنند و قشنگتر هم هستند از زور حسادت خودش خودش را میخورند ، داشت دی میکرد آخرش هم نتوانست خودش را نگاه دارد ، چون میدانست من با شما بازی خواهم کرد و میدانست اگر من بجوایم شما را خراب کنم وسط سن یک حرفی میزنم که شما برای جواب گفتن معطل نمایند ار من خواهش کرد هر طوری شده نگذارم شما برقی کنید .. حالا خودمانیم حق هم دارد حسودی کند زیرا تا قبل از این که شما بیایید او در میان خانمها از همه قشنگتر بود و از همه بهتر بازی میکرد . بخش گرفته بود و میدانید چقدر پزمیداد ، پیش ارضه برعاشش دلباخته هر شب بپوای او تماشاخانه میآمدند و او گوش همه را میریخت ، ولی حالا که شما آمده اید دیگر جنای او پیش شما را نکند بجوایم داشت ، حالا دیگر میدان دست شما خواهد افتاد ، حالا دیگر همه دور شما را خواهند گرفت و البته او چون همه اینها را میدانند بهر قیمتی شده ولو اینکه خانه اش را بروشند و روی این کار بگذارند میخواهند شما را کف کند و عقب بزند ولی من چون طرفدار صنعت هستم بجوایم گذاشت . به خیال کنید برای خاطر شما ، خیر ، من صنعت را دوست دارم ، من عاشق پیشرفت صنعت هستم ، من چون بدانم ناری شما رونقی باین صنعت خواهند داد رهی خاطر پیشرفت صنعت همه که شده احاره بجوایم داد کسی با شما صحبت کند بگر اینکه من زنده بمانم یا اینکه شما بجوایم من از شما حمایت کنم

– خیلی از حسن ظن شما متشکرم . امیدوارم بتوانم برای صنعت باور مهید واضح سوم . و اما در باره آن جام من خودم محس میکنم که از من خوشش بیاید . از چه چه نگاه کردس پیدا بود که حسودی اش مینود و .

– میدانید وقتی شما ناری میکردید حطور سرش را تکان میداد و بجان خودش شما را مسخره میکرد .

– آلب در میان ما مباحس حسادت زن بزرگی ناری میکند ولی من خود بختابه به جکس حسادت نمیکم . من راهی را که در نظر گرفته ام میروم امیدم اون باشد! بده شما آدایان است .

خانم شیک بدون کارالیه نمیتواند باشد

- شما اگر خودتانرا همسر این زنها نکنید و مخصوصاً اگر گول امثال گافشها و لام چیمهارا نخورید قول میدهم ترقی کنید. شما این آقایانرا نمیشناسید اینها مردمان بی شرفی هستند. مجردی که یک خانم وارد تماشاخانه میشود دورش را میگیرند و بعنوان مختلفه از قبیل دادن تعلیمات و پرویا گانه کردن خودشانرا بآن خانم نزدیک میکنند. من از وقتی این آقایانرا میشناسم همیشه کارشان خراب کردن خانمهایی بوده که بتماشاخانه آمده اند. شما حالا با اوضاع تماشاخانه آشنا نیستید، چند روزی که بیایید و بروید همه را خواهید شناخت خواهید دید که هر کدام از این خانمها چندانم کرده دارند. خواهید دید که همین آقای گافش باعث بدنامی چسا از این خانمها شده. مقصودم اینها نیست... مقصودم اینست که اهل تماشاخانه را بشناسی کنم. شما خودتان بعد از یکی دو هفته همه را خواهید شناخت. مقصود من این بود که شما مخصوصاً خانم دال را بشناسید و بدانید که او در صدد زمین زدن شما است. مقصود من این بود که شما را بیدار کنم و بشما خبر بدهم که دشمنی قوی پنججستل خانم دال که هم در نظمی دست دارد و هم با چاقو کنهها آشنا است مثل سایه دنبال شماست و میخواهد جلو ترقی شما را بگیرد.

- آقای گافش شما میدانید که من تازه وارد صنعت تئاتر شده ام و هیچکس را هم نمیترسم بکسی هم بدی نکرده ام، بکسی هم بدی نخواهم کرد در اینصورت من میدانم چرا خانم دال یا دیگران دشمن من و - فرمایش شما صحیح است ولی آنها چون تربیت شده نیستند بشما حسادت میکنند. خانم دال کپته کار است او بخوبی میداند که اگر دو مرتبه مردم شما را روی سن ببینند دیگران او آجر خواهد شد. تا دیشب وقتی تئاتر تمام میشد بیش از ده تا اتر میبیل آخرین سیستم دم در تماشاخانه منتظر خانم دال بود ولی از این ببعد که شما را روی سن خواهند دید دیگر باو توجه ای نخواهند کرد. بعلاوه از این ببعد مسلماً دل اول هر نمایش را شما خواهند داد و البته او که همیشه دل اول بازی کرده سالها همین تئاتر زن حسودا کر شما نبودید او دل زن حسودا که دل اول است بازی میکرد و خانم نون دل کلفتش را ولی حالا قطعاً مدیر تماشاخانه دل زن حسودا را شما خواهند داد و او باید دل کلفت را بازی کند.

- چه فرق میکنند؟! چه کلفت چه خانم مگر کسی که دل کلفت را بازی میکند واقماً کلفت میشود؟ در تئاتر هر کس ولی دارد که بعد از تمام شدن تئاتر بشخصیت خودش بر میگردد بنابراین بنظر من دل کلفت و دل خانم

خانم شیک بدون کاورلیه نمیتواند باشد

هیچکدام فرق ندارد .

- چون شما تازه کار و ناشی هستید اینطور فکر میکنید . شما نمیدانید
فرق دل کلفت و خانم چیست .

شما که دل خانم را بازی میکنید بهترین لباس را بپوشید .
گرمتر و بهترین وجهی صورت شما را درست میکنید آنوقت وقتی شما با آن
گرم و آن لباس توی سن بیایید با آن چراغها و نور آفکن های مخصوص سن
هزار بار زیباتر از آنچه هستید جلوه میکنید آنوقت است که آب از چک و چوله
تماشاچی راه میافتد و در میان آنها هزار تا عاشق دل خسته پیدا خواهید
کرد . ولی دل کلفت بدترین لباس را بکلفت میپوشانند ، توالت که نباید
بکند ، با سوخته چوب پنبه توی صورتش يك سالک گنده درست میکنند ،
موی سرش را توی دستمال میبندند و ما حصل يك فرشته را مثل يك دیو
میکنند . حالا از شما انصاف میخواهم کدام خانم است که از روی میل راضی
شود خودش را مثل لولو درست کند و برود توی سن ؟! حالا ملتفت شدید
تفاوت بین دل خانم و دل کلفت چیست ؟ من حالا يك نکته از هزار نکته را
گفتم والا ..

- حق بجانب شما است ، من اینها را نمیدانستم .

- حالا شما خودتان را بگذارید جای خانم دال . او که تا دیروز همیشه
با بهترین توالت توی سن میآمده و دل اول را بازی میکرد و هزار تا خاطر
خواه داشته حال باید دل دوم را بازی کند و با قیافه منکر و وسط سن بیاید ،
از همه اینها گذشته مردم عقلمندان بچشمشان است همانها که تا دیروز برای
خانم دال آه میکشیدند و حاضر بودند جانانرا در راه خانم دال بدهند همه
بعد از اینکه شما را روی سن می بینند دیگر بخانم دال اعتنائی نخواهند
کرد . آنوقت نوبت شما خواهد رسید مخصوصاً اینکه شما ، هم از او بهتر بازی
میکنید ، هم جوانترید و هم همه چیزتان از او قشنگتر است . او با سینه صافش
هزار تا خاطر خواه داشت حالا وضعیت شما با این سینه و پستان که مثل
سینه طاوس میباشد معلوم است چه خواهد شد .

- بالاخره بدلیل همین فرمایشی که فرمودید معلوم میشود حسادت
خانم دال بمن کاری نخواهد کرد زیرا همانطور که فرمودید مردم چشم دارند
و خواهند دید که بازی من از بازی خانم دال بهتر است .

- ولی شما اشتباه میکنید ، من فبرول دارم که مردم چشم دارند و
خوب و بد را تمیز میدهند ولی شما هم بایه قبول کنید که مردم دارای فرانس
دیگری هم هستند و يك آدم زبونک هزار تا از همین مردم را که چشم دارند

خانم شیک بدون کاواپه نمیتواند باشد .
لب چشمه میبرد و لب تشنه بر میگردد . شما بهتر میدانید که مردم خاصیت های عجیب و غریب دارند ، با يك كشمش گرمیشان میکنند با يك غوره سردی بویچ و پوچ میشود عقیده شانرا تغییر داد . مگر شما ندیده اید بکنفر حلو میافتد میگویند زنده باد فلان کس و هزاران نفر بدون اینکه بدانند یا بشناسند فلان کس کیست در یاد زننه باد یا مرده بادشان بلند میشود . مقصودم این است که خانم دال یا هر کس دیگر که جای او باشد وقتی بخواهد با شما دشمنی کند برایش زحمت ندارد . شما مثل اینکه داخل اجتماع نبوده اید و خیلی چیزها را نمیدانید ، هر يك از این آکتورها و آکتوریست ها با يك یا چنتا نویسنده و مدیر روزنامه آشنا هستند ، وقتی بخواهند کسی را بالا ببرند اگر شهرت و نامی هم باشد بر میدارند يك مقاله بلند بالا برایش مینویسند چنتا عکس هم ارس میگیرند میگذارند توی روزنامه و بجای يك مرشته مردم فالیش میکنند و اگر هم با یکی بد بشوند اگر مرشته باشد آقدر اهمیت واقفرا پیایش میکنند تا آبرویش را میریزند ، بنا بر این خانم دال هیچ زحمت ندارد که بچند نفر از دوستانش بگوید بر علیه شما چیز بنویسند ولی البته این در صورتی است که من مرده باشم والا مادام که من زنده ام و مادام که شما بخواهید از شما حمایت کنم ، خانم دال که سهل است اگر تاتر و سینما هم در مملکت ما و زبرد داشت زور و زورش هم بشما نمی رسد .

- خیلی از التفات شما متشکرم و امیدوارم با لطفی که شما بمن پیدا کرده اید حمایت خودتانرا از من دریغ نکنید .
- عرض کردم حمایت من از شما برای خاطر صمیمت است البته بخود شما هم اوقات دارم . من شما اوقات دارم و از شما هم حمایت خواهم کرد بشرحی گوی اشخاصی مانند کاسه ش را بفرزید اینها لایحه جوری ها می باشد که همیشه در اطراف صومعه فلان دیگران پرواز میکنند و باعث بدنامی صنعت شده اند .

- من آقای کدکس و اصلا این زن را نمی شناسم و در رابطه من با این آقایان در تاتر و تماشاخانه نیست و اینها همسری من هم ما اید که باخارم تا وقتی در این تماشاخانه کار میکند با عطف آن کیج دارم و سریز رفتار کنم .

- البته ، من نمیگویم ، آنها صحبت میکنند ولی مراقب باشید و فریب این بی سرهپارا نهموریند ، اینها بجز از حرفه خودشانرا بشما نزدیک میکنند و هیچ قصدی ندارد مگر اینکه چند سنی .

- اختیار دارید آقایان مگر من بچه هستم ، من از آن زنهایی که آنها

خانم شیک بدون کاوالیه نمیتواند باشد

- خیال میکنند نیستیم، دامن عفاف من بزنک و فضیحت آلوده نشده، من در خانواده‌ای تربیت نشده‌ام که مثل زنهای امروزه بی بندوبار باشم ..

- منم چون دانستم که شما خانم پاکدامنی هستید اینطور عرض کردم والا اگر شما را هم از جنس زنهای دیگر میدیدم سراغ شما نمی‌آمدم شما ملاحظه خواهید کرد که من در تماشای خانه با هیچکدام از این زنهارابطه ندارم و نمیخواهم هم داشته باشم ولی چون شما را خانم پاکدامنی میدانم حاضریم «کاوالیه» شما باشیم البته شما میدانید خانمهایی مثل شما که در اجتماع زندگی میکنند و در مجالس رقص حاضر میشوند نمیتوانند بی «کاوالیه» باشند بنابراین، ادام که شما بعفت و نجابت زندگی میکنید من افتخار خواهم کرد که خودم را «کاوالیه» شما معرفی کنم .

- مرسی متشکرم فعلا که خیال نمیکنم محتاج به «کاوالیه» باشم و البته اگر لازم شد کیست از شما بهتر .

- خیلی متشکرم ، خیلی حرف زدم ، سرتانرا درد آوردم ، حالا اگر اجازه بفرمائید شما را بمنزلتان برسانم ، یا اگر میل داشته باشید بسینمایا دیک کافه برویم و قندری با هم صحبت کنیم من بشما قول شرف میدهم که بگذارم خانم دال بر علیه شما کوچکترین قدمی بردارد .

- خیلی متشکرم، خانم جانم در منزل منتظر است، باید بروم منزل .
- مگر منزل شما کجاست ؟ برای اینکه تنها نباشید حاضریم شما را بمنزلتان برسانیم .

- مرسی ممنونم محتاج رحمت شما نیست با اتوبوس میروم .
- اختیار دارید خانم مگر بنده دوشکه بودم که میفرمائید با اتوبوس میروم .

- اوه ! خیلی عذارت میخواهم خدا میداند مفسودی نداشتم ، اصلا شما آرتیست ها چقدر دقیق و نکته سنج هستید .

- بله خانم اگر دقیق و نکته سنج نبودیم آرتیست نمیشدیم ، دوستان من همگی مثل شما مرا نکته سنج و دقیق میدانند ، همین دبروز یکتفر بمن میگفت تعجب میکنم که چطور ، هم دل کمادی بازی میکنید هم تر از دی ، میگفت کسی که کویک بازی میکند دیگر نباید تر از بیک بازی کند ، با شما سده را دست کم میگیرید والا آرتیست های درجه اول اروپا هم باید بیایند بهنوی من چیز یاد بگیران ، مردم خیال میکنند این کار هم مثل ریاضی درس خواندن میخواهد من میگویم اینکار کنار ذوق است !! هر کس ذوق

خانم شیک بدون کاوالبه نمیتواند باشد

این کار را داشت و صاحب قریحه هم بود در این صنعت پیشرفت میکنند ولی متأسفانه . . .

- اگر اجازه بدهید بنده مرخص میشوم ، مادرم منتظر است .

- خیلی خوب ، حالا که شما کار دارید بفرمائید بروید ولی يك وقتي را قرار بگذارید با هم بنشینیم قدری صحبت کنیم ، من پدر خانم دال را پیش چشمش میآورم اگر بخواهد با شما سبزیگی کند ، شما تا مرا دارید راحت باشید ، حالا يك وقتي را قرار بگذارید با هم بنشینیم قدری صحبت کنیم ، اگر میل داشته باشید ممکن است برویم در بند ، یا هر کجا که شما تعیین کنید فقط جایی باشد که خیلی شلوغ نباشد مقصودم این است جایی برویم که زیاد پول نگیرند . اینهم يك اخلاقی است که من دارم ، من میگویم آن پول گزافی که خرج کافه و کماناره میشود چرا بچیب غر برود و چرا بچیب شما نرود

- آوه ! خیلی وقت گذشته ، انشاءالله بعد دو تماشاخانه شما را زیارت خواهم کرد .

- در تماشاخانه که جای صحبت کردن نیست من میخواستم در باب مبارزه با خانم دال با شما صحبت کنم ، در تماشاخانه مراقبتند و نمیشود این حرفها را زد . اصلاً شما چرا انقدر عجله دارید ؟ ممکن است بفرمائید برویم يك جایی یکی دو ساعت با هم باشیم .

- خیلی متشکرم ، مادرم منتظر من است و باید بروم .

- بسیار خوب ، من دیگر اصرار نمیکنم ، ولی اگر شما بخواهید خودتان را برای من بگیریید معامله مان نمیشود ، آنوقت دیگر اگر چیزی دیدید از جسم خودتان دیدید من میخواستم از شما حمایت کنم ، میخواستم خانم دال را زمین نرم و شما را بالا ببرم حالا اگر خودتان نمیخواهید دیگر تقصیر من نیست .

- خیلی متشکرم ، فعلاً من باید بروم و ردا صحبت خواهیم کرد .

- نه ، اگر بمن لطف دارید حالا بیایید برویم یکی دو ساعت یکجا بنشینیم و اگر نه من دیگر فردا با شما کاری ندارم . اصلاً چرا منزل را بیانه میکنی بگو با کافه ش راندو و گذاشته ام ، ولی من نمیگذارم - این بستر فیه بشی ، آبروی هر دوی شما را خوانده ریخت .

- من آتای کافه ش را نمیتانسم ، با افسان در تماشاخانه آشنا شده ام که زینکه با شما دو تماشاخانه آشنا شده ام ، خواهش میکنم این حرفها را نزنید .

جنس زن اگر کسی بیچ مهرهایش را بشناسد قابل تصرف است

- پس چرا نمیآید يك جا بنشینیم .

- عرض کردم من از اینطور معاشرت‌ها خوشم نمیآید .

- شما بخیالتان من شما را نمیشناسم؟! اگر شما اهلتش نبودید در

تاتر کارتان چه بود .

- بالاخره بنده باید بروم انشاءالله بعد با هم صحبت خواهیم

کرد *

جنس زن اگر کسی بیچ مهرهایش را بشناسد قابل تصرف است

«پری عصبانی شده بود ، خیلی هم عصبانی بود ، از وقتی مدرسه
عیرفت تا وقتی با خسرو آشنا شد ، بعد از آشنائی خسرو تا با مرز و ذره بیچ کجا
جوانی بی تربیت که تا این درجه وقیح باشد ندیده بود . حسین امیر میم هم
وقیح بود ولی باز کمی تربیت داشت .

پری عصبانی شده بود ولی بروی خودش نمیآورد ، اگر میتوانست
فید تاتر و بازی در تاتر را بزند حق این سره بی تربیت را کف دستش
میگذاشت ولی عشق بتاز و هوس بیشتر هتپائی که در تاتر خواهد کرد پری را
مجبور بسکوت و برد بازی نمود . آقای قاف هم از این سکوت و برد بازی پری
استفاده میکرد ، پری میخواست در استادی امر هیچیک از باریکنان
تماشاخانه را از خود بر نجانند ، بهمین واسطه دو مقابل آقای قاف کوتاه
میآمد .

آقای قاف هم از پری دست بردار نبود ، او اینطور تشخیص داده بود
که هر خانمی داخل فن هنر پیشه گئی میشود قطعاً بالانس کج است ، او معتقد
بود که فن هنر پیشه گئی برای خانمها کلاس آخر عشق و هوس است . او میگفت
هر خانمی سایر کلاسهای عشق و هوس را تمام کرده باشند میتوانند توی سن
حسرو رود . سر این موضوع بارها با دوستانش بگومگو کرده بود ، هر چه دوستانش
خواسته بودند با او حالی کنند که تاتر کلاس درس اخلاق است و خانمهای
سیار نجیب و پاکدامن در این راه بسیار است قبول نمیکرد ، او یکی دو
تماشاخانه دیده بود و خانمهایی که آنجاها بازی میکردند شناخته بود و
این دلیل بیچ قیمت حاضر نبود از عقیده خودش بر گردد . بهمین واسطه
هم پری را زن پاکتی میدانست و معتقد بود که این زن با این طرز حرف
زدن و اینطور اجتماعی بودن مجال است بالانس کج باشد . او معتقد بود که

جنس زن اگر کسی بیج مهرهایش را بشناسد قابل تصرف است
 پری نجیب نیست و بنا بر این تصمیم گرفته بود در اولین ملاقات کلکش را
 بکند. او امتحان کرده بود که اگر زنی فرصت داده شود که اظهار زهد و
 تقوی کند کلاه پس معرکه میماند. او فکر میکرد که چون پری نجیب نیست
 و دیر یا زود یکی از بازیکنان تماشاخانه از قبیل گاف. ش یا لام جیم
 بلندش خواهد کرد چرا من پیمانده آنها را بخورم. اصلاً آقای قاف بهر
 زنی میرسید اول بنا را بر نا نجیبی آن زن میگذاشت و معتقد بود که جنس زن اگر
 کسی بیج مهرهایش را بشناسد قابل تصرف است و بهین دلیل نمیخواست
 از پری دست بردارد.

پری هم نه میتواندست خودش را از چنگال این شکارچی عجیب و
 سمج خلاص کند و نه میخواست با او درستی نماید. . . بالاخره تصمیم گرفت
 فریش دهد و لذا گفت من میدانم شما نسبت بس نظر بد ندارید و میدانم
 که روی علاقه مفرضی که بصنعت تانم دارید میخواهید از من حمایت کنید.
 منم بداشتن حامی ای مانند شما افتخار میکنم. این را نیز میدانم که باید
 بكمك و لطف شما شرف خانم زال را از میان برداریم وای.
 - دیگر ولی ندارد؟ اگر شما همه اینها را میدانید باید يك كار بكنيد
 و آن این است که بمن قول بدهید جز با من با دیگری نباشید. منم شما
 قول میدهم جاناً و مالاً برای ترقی و پیشرفت شما از هیچ نوع فسادکاری
 کوتاهی نکنم ولی شرطش این است که شما هم یکه شناس باشید و همینکه
 چند ماه گذشت و بوضیعت تماشاخانه آشنا شدید هر ساعت روی دامن یکی
 از بچهها نیافتید.

بعد من شما قبول شرف میدهم که هیچ مردی جسارت اینکه بمن
 بخندد نکند. آقای قاف! شما هنوز مرا نشناخته اید، من زن بی شرفی نیستم،
 دامن من بشك زبده نامی آلوده شده. خدا میداند جز شوهرم تا کنون
 مردی را ندیده‌ام و دست مردی بنا پاکی بصورت من نخورده، بنا بر این من
 شرافتم و عثتم را نزد شما گرویدگذارم که اگر روزی برسد که حدای
 نخواسته بخوام از حاده عفاف خارج سوم اولین مردی که مرا در آغوش
 بگیرد شما باشید بنا بر این شما بطور که گفتید بیایید و در این تماشاخانه از
 من حمایت کنید، به حمایت من مغایل خانم دال بلکه از من حمایت کنید و
 نگذارید آقایان آریستها دامن مرا آلوده کنند.

- آریه گفتید منم : با وجودی که من شما را زن پاکی همیشه خانم
 و بهر حال مردم همه چیز را گفته کرده اید تا تماشاخانه برسد ما همه ذلك بودیم
 چه اثری در گفته هائی شما بود که مرا قانع کرد. من قانع شدم که شما زن
 ۳۳۰

جنس زن اگر کسی بیج مهرهایش را بشناسد قابل تصرف است

پاکی هستید و بخت بد ، شما را پتاشاخانه انداخته است بنابراین من بشما نصیحت میکنم که اگر میخواهید پاک بمانید گرد ناتر و حرفه آرتیستی نگردید چه که اینکار دیربیا زود شما را آلوده خواهند ساخت .
بری درحالی که بغض گلویش را گرفته بود با دستمال اشکهای خود را پاک میکرد و با آهنگی متضرعانه گفت

... آقا ! خدا میداند من زن پاکی هستم . من بدبختم . شوهر بیفیرتم که شب و روز فکر عرفی خوری و زرنگی با زبهای بد بود ، طلاق داد ، مدتی اسباب و اثاثیه هرچه داشتم فروختم ، دیگر چیز فروختنی نداشتم ، ناچار شدم برای امرار معاش و بدست آوردن نفقه مانی داخل کار تاثیر بشوم . آقای محترم ! من میدانم که جوان وزیبا هستم . من اگر زن ناپاکی بودم در تاتر کارم چه بود ، شما بهتر میدانید کسه در تهران مردمان پولداری هستند که اگر من روی خوش بآنها شان بشهم شب و روز در عیش و عشرت خواهم بود ولی من نمیخواستم اینکاره باشم . همه چیز خزانگی دارد اینکار هم دیربیا زود خزانش میرسد ، من نمیخواستم خزان بی عفاف و بدنامی گرفتار شوم باین دلیل دنبال کار شرافتمدانه ای گشتم . خواستم داخل یکی از ادارات دولتی شوم ، بمن گفتند آنجا اردست مدیر کلها و روسای ادارات آیمن نخواهی بود . بلا تکلیف رد رمانده سده بودم تا یکی از همسایگانم مرا براه تاتر راهنمایی کرد . آقای محترم ! این بود خلاصه سرگذشت من و اینطور که حس میکنم شما فرستهای هستید که خداوند شما را برای حمایت من از آسمان بزمین فرستاده . آقا ! من خودم را بسما میسارم و شما را بآن خدائی که شما را برای حمایت من فرستاده قسم میدهم که از من نگاهداری کنید و نگذارید دامن پاک من بننگ و بدنامی آلوده گردد .

... فرمایشات شما مرا متأثر کرد ، من از این ساعت شما را بچشم پاک خواهر نگاه میکنم ، برای حمایت شما مردانه از جان و دل میکوشم . اجازه نخواهم داد بکنهر شما حس نگاه کند . بروید و از امشب آسوده بخواهید که حامی فداکاری ما بد من دازید ولی این نکته را فراموش نکنید که نباید از امر من سر بیجی بنمایید و باید تصمیم بگیریید که از این ساعت بعد هر مردی در ماشاخانه پانما نزدیک شد و چیزی گفت خود را بسن بگوئید و مرا در جردان بگذارید .

... خدا بسما اجر حس بدهد و سعوز بسما را اطاعت سواشم کرد و از این تاریخ بعد حتی آب هم بدون اجاره بسما بصرایم نرسید .
... عشقگرم و بسما قول میدهم که بسیم عمل ننگ بسما را در مراقب شما

جنس زن اگر کسی بیج مهرهایش را بشناسد قابل تصرف است
باشم و شما را در پیشرفت کارتان کمک کنم .
- چون وقت گذشته و مادرم منتظر من است اگر اجازه میفرمائید
مرخص شوم .
- البته ، بفرمائید بروید ، انشاء الله شما را در تماشاخانه زیارت
خواهم کرد .

د بالاخره پری خودش را از شر آقای قاف خلاص کرد و چنانکه دیدیم
با اینکه تازه داخل کارخانه شده است دل خود را خوب بازی کرد و مرد
ماجرای جو و سمجی مانند قاف را خوب خر کرد .
آقای قاف بتصور اینکه پری زن پاکتی است و آنچه گفته است همه
از روی کمال صداقت بوده دلش بحال پری سوخت و همینطور که میرفت با
خود حرف میزد و تصمیم گرفت از پری حمایت کند .
پری میرفت و در کنج لب خنده مطرانه داشت ، بخود میگفت خوب
خرش کردم جوان بی تربیت و احمقی بود ، بهیچ قیمت دست از سرم بر
نمیداشت .

پری میرفت و در پیش خود آقای گاف ، ش را با آقای قاف مفاصحه
میکرد . زنهای قدیم ضربالمثلی داشتند و میگفتند دختر همسایه هر چه
چل تر برای من بهتر . بی تربیتی آقای قاف باعث شد که آقای گاف ش
در نظر پری جوانی مؤدب و تربیت شده و مبادی آداب و نموده جلوه
کند .

آقای گاف . ش چه جوان نازیبی است ، بقدر خوب حرف میزد ،
چقدر سنگین بود ، واقعا اگر آدم بخواند با جوانی دوست باشد ، گاف ش
برای اینکار درست شده . بین ده پانزده نفر آرتیستهای تماشاخانه هیچکدام
بوفاروسگیی گاف ش نبودند . از اینها گذشته گاف . ش رژیسور قابلی
است ، از رئیس تماشاخانه هم ایراد میگیرد ، اگر کسی بخواند در کار تاتر
بیشرفقت کند باید با جوانی مثل گاف . ش آشنا باشد ، گاف ش جوان
معتول دوست داستینی است .

اینها خیالاتی بود که مغربری را مشغول کرده بود و توجه او را نسبت
بگاف . ش بیشتر میکرد .

پری که از تپه بی بچان آمده بود . پری که چند روز بود بشکر پیدا
گورن معسوف روز را بنام و شما را صبح میگرد . پری که بعد از خسرو
کسی را دوست مینداشته ، پری که تصمیم گرفته بود بالاخره جوانی را پیدا
کند . از درد عشق بهازد وقتی خل خل و سبکی قاف را دیده تصمیم گرفت

جنس زن اگر کسی بیج مهرهایش را بشناسد قابل تصرف است

بگاف. ش خودش را نزدیک کند و با او رویهم بریزد.
 گذشته و همه چیز گذشته را فراموش کرده بود، جز تاثیر و سن تاثیر
 و دلبری از تماشاگران بهیچ چیز فکر نمیکرد. ببخشید بیک چیز دیگر فکرش
 مشغول شده بود و آن دوستی با آقای گاف. ش بود.
 در منزل، وقتی پای آئینه ایستاده بود و چشمهای گیرنده خودش را
 در آئینه میدید مطمئن شد که در تاثیر «سوگسه» خواهد داشت. ولی را که
 چند شب دیگر بازی میکرد، پای آئینه ریسمون کرد، ضمناً مشق میکرد
 که وقتی بگاف. ش میرسد چه کند؟ چه جور نگاه کند؟ دست و سرش را
 چه جور حرکت دهد؟ چه جور تبسم کند؟ چه جور خودش را بگیرد؟ و
 بالاخره چه جور دلبری کند و چه جور دل گاف. ش را بر بایند.

اگر بگویم پری تا نصفه شب بیدار بود و بتاتر فکر میکرد و گاهی هم
 صورت عجیب و موقر گاف. ش در نظرش مرتسم میشد اغراق نگفته ام. شاید
 پری در خواب هم خواب تاثیر و کف زدن تماشاچی را میدید. میدید که
 گاف. ش را دوست میدارد ولی آقای قاف موی دماغش شده است. میدید
 که بین تماشاگران چندین نفر پیدا شده اند که عاشق سینه چاک او هستند میدید
 که روزی چندین دسته گل با کارتهای آلوده به نظر برایش فرستاده میشود.
 میدید که در روزنامهها زیر عنوان نمایش دن سود، بازی او را ستوده اند
 و ستاره نامی شرفش نوشته اند.

صبح وقتی از خواب بیدار شد برخلاف سابق، صبح خوبی داشت،
 داش خوش بود که یکساعت دیگر در ریسمون خواهد بود، دلش خوش
 بود که هنوز هیچ شده بین آرتیستها دو نفر هواخواه پیدا کرده باشند پری
 خوبی صبحانه خورد و سرمست و شنگون پای آئینه رفت، چندین بار چندین
 کانسکورست و در پیراهنی پوشید و عوض کرد تا بالاخره بهترین زیر پیراهنی
 ای که داشت انتخاب نمود و مقداری عطر زده پوشید. چند دور با همان
 حالت جلو آئینه جرخید، سرش را یکی دو بار خم کرد و سینه خود را که
 بوی عطر گرفته بود بوید. دستی بر لاش کشید و سپس برای انتخاب پیراهن
 روپای دولابچه رفت. اگر چه چند دست لباسی بیشتر نداشت ولی در یک
 را یکی دو بار پوشید تا بالاخره از بین همه، لباسی که خیال میکرد صورتش
 بهتر میآید انتخاب کرد. پری از حیث کفش بیچاره بود، دو جفت کفش
 بیشتر نداشت و چون هر دو جفت قدیمی کهنه شده و بنظرش شیک و فاشک
 نمیآمد تصمیم گرفت در لاله زار از کداشی راعب یک جفت کفش سیاه که

جنس زن اگر کسی بیج مهرهاش را بشناسد قابل تصرف است
 بلباسش بخواورد خریداری نماید .. وقتی از در منزل بیرون آمد متوجه
 شد که اگر گنئی داشت و روی سینه میرد قشنگتر جلوه میکرد . وقتی
 پالاهار رسید از مغازه شکیب هم یک گل زیبا خریداری کرد . به پیشنهاد
 فروشنده مغازه یک کمر بند هم که بلباس و گنئی که خریدند بود می خورد
 گرفت .

پری از مغازه راعب بیرون آمد ولی این پری با پری هر روز پری
 بسیار داشت، راه میرفت .. میخرا امید، سرش پائین نبود ولی بطنه معنومی
 را نگاه نمی کرد یک حرارت مخصوصی سر تا پای وجودش را احاطه کرده
 بود این حرارت از گرما نبود، حرارت عشق هم نبود . پری غری در حوسی
 و نشاط غده بود، تا دم من گرد و دستکست برای چه ؛ برای اینکه لباس
 خوب پوشیده و دستکش به دست و سینه بود، گل دشگی همیشه زده بود،
 کفش آخرین مد در دست ، نظرت برای میرونت که خیال میکرد آنجا
 دردی است که بروی یک آتیه سوارمند ، ر میسود

گاه گاه بدحتران و زبانی که از معاشرت خود میگردند گناه میکرد
 ولی هیچکدام را نمیپسندید ، فکر میکرد خودس از همه آنها زیباتر و
 قشنگتر و دار باتر است بخدا آن زلاله راری هم توحه داشت ولی هیچکدام
 آنها نظرش را جلب نمی کردند . وارد اسلامبول شد . باور کنید که ابدأ
 بگذشته اسلامبول فکر نکرد، مثل این بود که خیابان اسلامبول را امروز
 دیده این هم یکی از خواص تجویزها است که میتواند بسیاری از چیزهای
 دیده را دیده انگازند . میتواند پشت مد دیروز را امروز فراموش کنند.
 میتواند بر روی راه که سپاه در آغوشش حینت اند طوری با شناس بگیرند که
 گویی در عالم آتش هم حشمت بر کل آنها را با حشمت و گل ایشان آب
 نگرفته اند پری از خیابان اسلامبول عبور کرد یعنی چرخنی رد و برگشت
 راه او از اسلامبول سرد ، در خیابان اسلامبول هم کاری نداشت ، فقط تحت
 تأثیر غیر ریه جلوه گیری با اسلامبول رده و ود ، قصد دلیری از کسی نداشت
 ولی بیون اینکه خودش میپند ، با تمام بیون روت تا جلوه فروشی کند

میخواست جوانها و گنه اسلامبول آن قامت رعبا و چشمهای گیرنده را ببیند
 و حشمت بخورند از مهم از خواص حش دریا مخصوصاً زینها است که بدون
 یک بدشده - حتی زاده با سینه خود در روی میبکند، خود را به عرض لباس
 میگذارد و او همیشه خریدار پیدا کرد ، و همیشه خریداری با آنها را چه
 کپد بهوش میسوزد ، دشمن حوش است که خودش را بگیرند و بفروشد
 بی احتیاجی کرد

دست و زبان و دل زنها . .

برای پری هم درحیط سیرش خریداران متعددی پیدا شد که بهسچیك اعصابگرد و حتی بهسچیك زیرچشمی هم نگاه میکرد . پری لغزید وخرامید و سرخورد و لیر خورد تا رفته رفته بدو تماشخانه رسید و داخل گردید . . آجا در تماشخانه وقتی پری وارد شد مثل وقتی که بادشدندی میوزد و درختانرا حرکت میدهند هر کس بود « بکه » خورد ، چنید . . نیمخیز ازجا حرکت کرد . سرها طرف پری برگشت ، طرها اورا تعاقب کرد با اینکه درجائی نشست .

دست و زبان و دل زنها هر کدام اراده ای دارند و هر کدام در زندگی زنها دخالت مستقیم دارند

نمیدانم رپتسیون تاترها را دیده اید یا نه ، اگر دیده باشید میدانید آجا هر کس بکاری معول است ، یکی روزنامه میخواند ، یکی دلس را حفظ میکند ، یکی با رهس صحبت میدارد ، چند نفر تماسا معولید ، چند نفر رپتسون میکند ، چند هرهم که با تاتر ورپسون کاری ندارد ، ملاقات یکی ازآرستتها را بهانه کرده رپتسیون میزند ولی مقصودی ندارد در میان این عده ، اشخاصی پیدا میشوند که روی عسوس پیشگی و برای اینکه داخل شرپسگی شوند همیشه در رپتسیونها پلاسند ، یکی دوهرهم همیشه برای خاطر یکی ازحامها و برای اینکه سخاوسی آشنا شود بدیناگر آشنا شده اند آجا اورا بیمنه در رپتسیونها سر وگوسی آب میدهند .

وقتی پری وارد شد ، تمام جمعیت متوجه پری شد ، در میان اشخاص یکمتر تازه وارد دیده میشد که با حام « دال » آمده بود . حام « دال » این جوان را که از عشاق سیمه چاکش بود برای این همراه آورده بود که پری را بشاش دهد . این جوان که ما او را راعی . میخوانیم گفته بود پری دشمن من است و تو باید سر او را از سر من کوتاه کنی ، گفته بود باید کاری کنی که پری فید تاتر و تماشخانه را رسد راعی هم قول داده بود با دو چاقوکار پری را بسازد یا اینکه مجبورس کند که دیگر سار قدم ندارد .

وقتی حام « دال » پری را راعی سان دید ، دل راعی هرور بخت . دید عجب دختر قسمگی است ، بچودش گفت خایم « دان » عجب احمقی است که حیال کرده من برای حاضر او . ای خایم قسمگی حسارت میبکم راعی هرور پری را خوب ندیده و ند که بک دل به بد دل عاشق پری بند

در میدی آقا بابایی که زیرچشمی پری نگاه میکردند یکی هم آئی

دست و زبان و دل زنها .

قاف بود . آقای قاف عصبانی بود که چرا پری دیر آمده و او نتوانسته در تنهایی چند کلمه با پری صحبت کند .

آقای قاف، ش هم زیر چشمی پری نگاه میکرد ولی نگاه او باد دیگران فرق داشت . او طوری نگاه نمیکرد که پری متوجه شود ، خودش را گرفته بود ، سرش را پایین انداخته بود ، مشغول خواندن روزنامه بود :

بیشتر آقایان آرتیستها ازجا برخاسته سراغ پری رفتند ، پهلوی پری می نشستند ، چند کلمه حرف میزدند ، از بازی پری و اینکه استعدادش فوق العاده است تعریف میکردند .

پری شده بود مثل يك دكتر که مرضا را می بیند و نسخه میدهد ، با هر يك از آقایان بمیل آنها صحبت میکرد ، ادب میکرد ، گرم میگرفت تشکر مینمود ، ولی تمام هوش و حواسش طرف قاف ش و آقای قاف بوده ، از قاف بدس میآمد و فکر میکرد با چه وسیله باید سرش را کوتاه کند . . . ولی قاف، ش دلش را برده بود ، سنگینی و وقار قاف ش بیش از هر چیز پری را مهتون قاف شین ساخته بود .

همانطور که زنه های جنف و سبک جوانهای مسخره و جلف را میپسندند همانطور هم خانمهای سنگین و موقر جوانهای هودب و با وقار را دوست میدارند . . . قاف، ش یکی از جوانهایی بود که دو ضربه میزد ، وقتی به خانمهای مسخره میرسید در مسخرگی و خنداندن آنها استاد بود ، وقتی هم مقتضی بود سنگین میشد و بقدری هم سنگین میشد که با بیل دولاسی هم نمیشد بلندش کنی .

پری زیر چشمی گاه گاه به قاف، ش نگاه میکرد ولی دلش نمیخواست او هم مثل سایرین بسراغش بیاید ، از آقای قاف ملاحظه میکرد . دلش نمیخواست از یک نفر پرسند ببیند که آقای قاف چکاره است ولی از کسی نپرسید و خودداری کرد . اینهم یکی از خواص عجیب زنهاست که اغلب اوقات تابع دلشان نیستند و هرچه دلشان بگوید برخلاف آن رفتار میکنند بسیاری از زنها هستند که برای جوانی میمیرند ولی خود داری میکنند و بروی خودشان میآوردند ، گاهی پیش میاید که برای يك عمر دلدان روی حگر میگذارد و سکوت میکنند .

آقای قاف هم بعد از یک ربع ، دیگر حاضقت نیاورد و مثل دیگران بسراغ پری رفت ، پهلوی صندلی پری نشست و خیلی خودمانی با پری صحبت کرد از شب گذشته حرف زد ، از اینکه حاضر است از پری حمایت کند مجدداً صحبت کرد . در باب خانم «دال» باز چیزها گفت .

دست و زبان و دل زنها . .

پری که قاف را شناخته بود خودش را بموش مردگی و سادگی میزد
 اظهار قدس و تفوی میکرد ، چون فهمیده بود آقای قاف جوان احمق و
 زودباوری است بارگفت این آقایان اینجا دست میدهند و من از دست دادن
 بدم میاید ، چون : هم دست بعضی ها عرق میکند و چندانم میشود و هم
 اینکه ممکن است دست بعضی ها نجس باشد و چون نماز میخوانم اسباب
 درد سرم میشود .

آقای قاف ضمن صحبت هائی که میکرد ، از گاف .ش هم عرف زد ،
 گفت : نگاه نکنید که آنجا نشسته مشغول روزنامه خواندن است ، او تمام
 حواسش طرف خانهاست ، او حقه بازی است که برای رام کردن زنها هزار
 چشمه حقه بازی میداند از آن جمله یکی هم در يك گوشه نشستن و بهیچکس
 اعتنا نکردن است .

هرچه آقای قاف از گاف .ش بدمیگفت صحبت پری نسبت بگاف .ش
 زیادتر میشد . اگر حجب و حیا مانعش نبود ، وقت ظهر دست گاف .ش را
 میگرفت و میگفت : بیا برویم منزل ، خوشی ته دل پری غنچ میزد ، دلیلش
 هم این بود که چندین سبب تنها خوابیده و اصلا مدتی گذشته که مرد ندیده
 است ولی پری مثل سایر زنها خوددار بود و مسکن نبود بروی گاف .ش
 بخنمد . ممکن بود اگر کاف .ش از پری تقاضا کند که با او حتی بکانه ای
 برود قبول کند ، بلکه دست و زبان و دل و پای زنها هر کدام از خود اراده ای
 دارند و هر کدام در زندگی زنها دخالتهای مستقیم دارند . گاهی ربانستان
 مخالفت میکند ، ولی پانستان موافق است . گاهی دلستان موافق است ولی
 دست و زبانستان مخالفت میکند ، این موضوع بقدری مهم است ، که تشریح
 آن در خور يك فصل جداگانه است .

رپسیون شروع شد ، و امروز پری ریش را کاملاً حفظ کرده بود ،
 با وجود این ، سوفلور دست بردار نبود و دل پری را میخواستند ، مثل اینکه
 سوفلور هم گلوپیس پیش پری گیر کرده بود .

زنها سوفلور بهر آنکه از پری خوشش آمده بود ، آقای مدیر تماشاخانه
 پیش از سایرین دلس رفته بود ، منتها او مرد عاقلی بود ، او میخواست اول
 میخ را بکوبد بعد ادعای صاحبخانهگی کند .

آقای مدیر تماشاخانه کسی نبود که مثل سایرین در این کار ها عجله
 داشته باشد ، او دل مخصوصی نداشت ، از روز های اول که يك خانم
 میرسید اصلا نگاهش هم نمیکرد ولی همیشه چند هفته میگذشت بوسیله

دست و زبان و دل زنها . .

تقسیم رلهای خوب دل خانمها را بدست میآورد . . بیک خانمی که برای رفتن توی سن عیله داشت چند شب رل نمیداد، اگر هم میداد بیک رل نعلش میداد، رلی میداد که حرف نداشته باشد، بیاید توی سن و برود بیرون، بعد شروع میکرد باینکه مقدمات کار را فراهم کنه. بیک شب هم رل بزرگ خوب میداد و مزه رل بزرگ و اول را زیر دندانهای آن خانم میبرد، آنوقت با خانم بکافه یا سینما میرفت و در بین راه یا وقتی میشدند صحبت از سایر خانمها میکرد و حرف را میکشاند به آنجا که فلان خانم و فلان خانم خیلی خوب بازی میکنند و میل دارن همیشه رلهای اول را داشته باشند ولی من نمیدم. آقا قدر آن خانم میخواند تا حالی میکرد که اگر بخوای رل های بزرگ را بتو بدم باید رشوه بدهی . . رشوه هم معلوم بود، قرار میگذاشت با خانم دوست باشد، غیر از خانم هیچ زنی نگاه نکند . . خلاصه اینکه خانم را دیبخت و کلکش را میکنند .

از مطلب پرت شدم . گفتم رپتیون شروع شد و پری خانم رانش را خوب حفظ کرده بود، خوب هم از عهده ایفای رل برآمد، بقدری خوب بازی کرد که تمام بچه ها از خنده روده بر شده بودند . در چند جا بعضی حرفهای خنده دار زد که در رلش نبود و آقای مدیر تماشاخانه چون دید آن حرفها باعث خنده تماشاچیان خواهد شد دستور داد بیس علاوه کردند .

پرده دوم، پری در سن گل نداشت، رفت روی صندلی نشست و تماشاچای پرده دوم برداشت . . زیر چشمی هم گاهی با آقای گاف . ش نگاه میکرد، گاف . ش هم گاهی زیر چشمی متوجه پری بود . تا اینکه اتفاقاً چشم آنها بیکدیگر افتاد و هر دو ناچار بدون اراده بیکدیگر تعارف کردند . . آقای قاف متوجه تعارف آنها بود مخصوصاً لب هر دو را نگاه میکرد ببیند در لب کدامشان خنده و تبسم نقش بسته، خوشبختانه پری دهانش بسته و لبانش بیحرکت بود آقای گاف . ش هم کسه تصمیم داشت برای پری رل بیک جوان مؤدب و سنگین را بسازی کند لب از لب بر نداشت، بنا بر این آقای قاف خیالش راحت شد . و نمیتوانست در این باب ایرادی بپری بگیرد .

در پرده سوم وسط های پرده وقتیکه پری داشت بازی میکرد آقای گاف . ش با کمال ادب و بعد از کسب اجازه از آقای مدیر تماشاخانه « که کارورژیسور را هم میکرد » و بعد از کسب اجازه از خانم پری خانم بازی پری ایرادی گرفت که خیلی وارد بود و همه تصدیق کردند این ایراد

پری میخواست مردی را بلند کند

متوجه پری نبود نقص در پیرس بود، ولی کسی متوجه نشده بود، پیرس را اصلاح کردند و پری خام طبق قسمت اصلاحی بازی را از نو شروع کرد. این موضوع باعث شد که پری بیش از روز قبل برای آقای گاف، ش اهمیت قائل شد، برای پری دیگر تردید باقی نمانده بود که گاف، ش رؤسود و نویسنده خوبی است و باید از اطلاعات و معلومات او استفاده کند.

پری میخواست مردی را بلند کند

پری بازی میکرد و ضمناً فکر میکرد: هر طور شده باید با آقای گاف، ش نزدیک شود تا از اطلاعات او استفاده نماید.

در تسیون تمام شد و بعد از خدا حافظی، آقای قاف رسماً با اتفاق پری از در تماشاخانه بیرون آمد. مثل اینکه واقماً او لاله پری است، بچه‌ها که قاف را می‌شناختند بنا کردند پلپل‌بختند زدن و سرچنبندیدن.

آقای «ب» بلند بلند گفت: بچه‌ها! قاف از همه ما زورگتر است و بارو را بلند خواهد کرد.

آقای قاف میخواست دنبال پری برود تا خانه او را یاد بگیرد ولی پری که نقطه ضعف قاف را شناخته بود آنقدر حرف زد تا از سر پا برآورد.

قاف رفت و پری تنها ماند. بهانه، بهانه، ماشای «وینترین» یکی از مغازه‌ها ایستاد و عصب سرش را نگاه کرد، میخواست ببیند آقای گاف شین یا کس دیگر تعویب کرده یا نه، وقتی دیده هیچکس دنبالش نیست مثل اشراف، زاده‌ای که گوش لاله اس را بیج طاق کوبیده خوشحال شد.

زردیک ظهر بود و لاشخورهای خیابانی با اتومبیل و پیاده دنبال شکار می‌گشتند چه شکاری بهتر از پری، سرو وضعش، راه رفتنش، خود هروسی اس شده از شکار بودنش حکایت میکرد. شکارچی‌های کپنه‌کلز با یک نگاه تشخص میدادند و او را می‌شناختند.

پری میرفت و بتنهائی خود فکر میکرد، فکر میکرد حالا که آب از سرم گذشته چه يك نی چه صد نی. فکر میکرد چرا تنها باشم، چرا نخوس نیاشم چرا از موع استنداده بکنم.

دو سوراخ يك جوان واقع شدن، تیری شلی گرفتن یا سخت نگرستن

پری میخواست مردی را بلند کند

کار را تمام میکند .. پری در این خیالات بود و هر چه در این باب بیشتر فکر میکرد بیشتر تحریک میشد . در همین وقت اتومبیلی آهسته عبور میکرد و صاحب اتومبیل که در جای شوفر پشت رل نشسته بود بیاده رو توجه داشت، پری که همه جا را نگاه میکرد چشمش با آقای شوفر شیک پوش افتاد، در همین لحظه هم چشم آقای شوفر نگاه پری را قطع کرد .. صاحب ماشین با سر تعظیم کرده گفت خانم بفرمائید شما را برسانم .

پری قبلاً تصمیم گرفته بود کوتاه بیاید، تصمیم گرفته بود سخت نگیرد، بنا بر تصمیم باید شل میگرفت ولی از سخت هم سخت تر شد ، بدون اینکه جوابی بدهد سرش را پایین انداخت و تند کرد ، اتومبیل هم تند کرد با اینکه تصمیم داشت تسلیم شود وقتی دید صاحب ماشین تعقیبش میکند مسیرش را عوض کرد و برگشت . ماشین هم بانگ عقب و جلو زدن برگشت و پری رسید .

وقتی پری دید صاحب ماشین ولیکن معامله نیست داخل یکی از مغازه ها شد و چون چیزی نمیخواست در جواب صاحب مغازه که گفت :

خانم چه فرمایشی دارید يك لحظه سکوت کرد و بعد مثل اینکه دارد دنبال چیزی میگردد اشیا ای که در یکی از جبهه آئینه ها چیده شده بود و ورا انداز میگردد .. صاحب مغازه کهنه کار ملتفت شد که این خانم یا از دست کسی گریخته یا در اینجا منتظر است دوستش بیپایه چیز خریدن بیاید و با هم صحبت کنند صاحب مغازه این هر دو موضوع را بگرات امتحان کرده بود او میدانست که بعضی از دختران و خانمهای فامیلی که نمیخواهند یا جرئت نمیکند در خیابان با دوستشان صحبت کنند غالباً بیپایه خرید و آرده مغازه ها میشوند و آنجا را میعادگاه خود میسازند که میعاد گاه بهتری را با نظر حاضرین تعیین کنند . بیشتر از مغازه دارها این موضوع را میدانند و بسیار می بینند که جوانی وارد میشود و با خانمی که قبلاً وارد مغازه شده صحبت میکند و بعد میروند ولی اینکه مانع نمیشوند برای آنست که گاهی اتفاق می افتد با اینقبیل زن و مرد جنس میفروشند و گراش هم میفروشند . صاحب مغازه میم زاده میگفت درست در وقتی که صحبت آقا و خانم کرک انداخته يك چفت جوراب ، يك کیف کمربند و بالاخره اسبابی که بدرد خانمها بخورد دست میگیرم میبرم جلو و میگویم خانم بساب شما است ، پولش را هم که آقا لطف میفرمائید .. میم زاده میگفت روری نیست که در مغازه ام یکی دو تا از این قبیل فروشها نکنم و خرجم را در نیاروم .